



بررسی جلوه های ترس در شاهنامه فردوسی

هادی خالدي^۱، شراره الهامی^۲

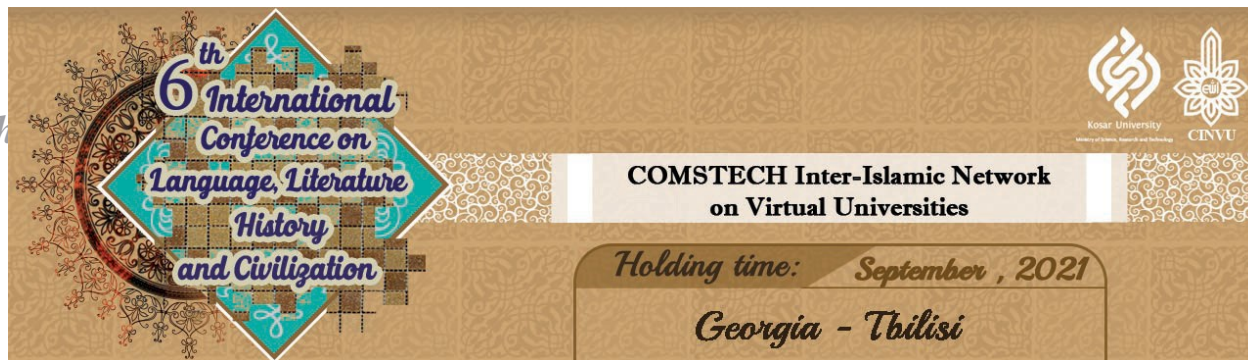
۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

۲- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

چکیده

شاهنامه ی فردوسی کتابی است که زیباترین و حساس ترین لحظه های زندگی انسان را به تصویر می کشد ، لحظاتی که انسان هیچ پناه و یارویاوری به جز خداوند ندارد ، لحظاتی که انسان به مرگ نزدیک می شود صحنه هایی که با خطرهای متعدد و متفاوت زندگی دست و پنجه نرم می کند ، لحظاتی از زندگی انسان که آبرو و شرف او گران بهاترین دارایی هایش به حساب می آید و انسان حاضراست جان عزیز را نیز نثار کند ولی آبرویش محفوظ بماند و یا زمان هایی در زندگی انسان ها که تصمیمی درست یا اشتباه می تواند آینده ی او را به کلی تغییر دهد و باید با تعقل و اندیشه ی درست و مشورت با افرادی که تجربه و آگاهی درستی دارند ، بهترین و امن ترین راه را انتخاب نماید. فردوسی تمامی این لحظه ها را در صحنه های نبرد ، در لحظه های نصیحت انسان های دانا و دنیا دیده به نمایش می گذارد. نمایشی چشمگیر که خواننده ترس ها و دلهره های شخصیت های داستان را حس می کند و در این صحنه پردازی ها خود را همراه و حاضر در صحنه ی نمایش می بیند ترس هایی که فردوسی به آنها توجه داشته بیشتر ترس از پهلوانان رودرو ، انبوهی لشکریان دشمن، ترس از موجودات موهوم مانند دیو و همچنین ترس از خداوند، ترس از رفتن آبرو و ترس از آینده و عاقبت است. ولی در کنار این ها در جای جای شاهنامه ترس و بیم در کنار شجاعت و دلاوری قرار گرفته و تهوروی باکی صرف کمتر دیده می شود.

واژگان کلیدی: شاهنامه، فردوسی ، ترس



مقدمه

ترس همواره و در طول تاریخ با انسان همراه بوده و انسان همیشه سعی داشته تا به روش های گوناگون بر ترس خود غلبه کند و به آرامش ذهنی و روحی دست پیدا کند. این موضوع از چشمان تیز بین و ذهن خلاق فردوسی دور نمانده و با وجود این که جسارت ها و بی باکی های پهلوانان و نامداران شاهنامه را به تصویر می کشد به این بعد از وجود آن ها نیز توجه داشته که به عنوان یک انسان آن ها هم دچار ترس و بیم در شرایط مختلف زندگی می شوند و گاهی همین ترس را نقطه ی قوت و برگ برنده ای برای آن ها می داند تا بدون تعقل و اندیشه به کاری دست نزنند که موجب آسیبی به خود و یا سپاهیان شود.

پیشینه پژوهش

در مورد شاهنامه پژوهی کارهای بسیاری انجام گرفته و مقالات و کتاب های متعددی به چاپ رسیده است، اما هیچکدام جداگانه و به طور اختصاصی به مساله ی ترس نپرداخته اند و می توان گفت بیشترین مسائل حول دلاوری ها و پهلوانی ها و بی باکی ها بوده و کمتر به مساله ی ترس به عنوان یک امر طبیعی و خصوصیت انسانی که در وجود هر انسانی به میزانی قرار دارد پرداخته شده است. این مقاله بر آن است تا موضوع ترس را در کنار تمام پهلوانی ها و جنگاوری هاییکه در شاهنامه وجود دارد بیان کند.

ترس

ترس حالت هیجانی در حضور یا پیش بینی محرک مضر و خطرناک و تجربه ی ذهنی است و از دلواپسی خفیف و احساس ناراحتی تا هول شدید را در بر می گیرد.... ترس از یک سو حالتی مرضی است و از سوی دیگر پیوند محکمی با اخلاق و مفاهیم رفتاری دارد. ترس یک هیجان طبیعی است که نقش حیاتی مهمی را در عمق زندگی روانی بشر بازی می کند و در پیشبرد اهداف در هنگام بروز وضعیت های دشوار که عقل به تنهایی از عهده ی آن بر نمی آید، به گونه ای مؤثر عمل می کند. (گلمن، ۱۳۸۳)

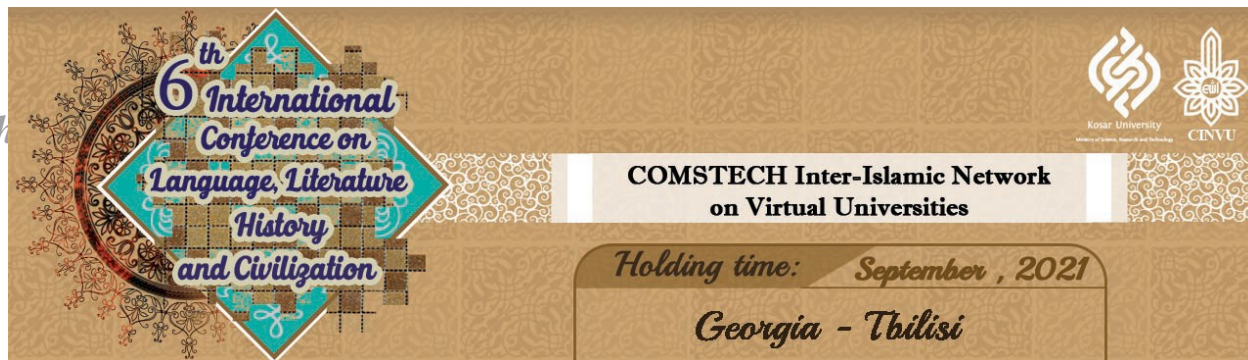
۱- ترس از خدا

خداپرستی و ترس از خدا همیشه و در همه ی دوران ها در میان ایرانیان بوده و قدمتی بس طولانی دارد و یکی از مسائلی که حکیم طوس بر روی آن تاکید دارد ترس از یزدان پاک است که در جای جای شاهنامه راه رستگاری را پرستش دادگر و ترس از او می داند و در موارد زیادی شخصیت های شاهنامه خدا ترسی را به یکدیگر یادآوری می کنند:

ز روز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن

بترس از خدای و میازار کس ره رستگاری همین است و بس (فردوسی، ۱۳۹۲)

در جاهای بسیاری از شاهنامه شاهد این موضوع هستیم که شاهان و بزرگان دیگران را به خداپرستی و ترس از خدا دعوت می کنند، کیخسرو لشکریان را به پرستش خدا و ترس از یزدان پاک دعوت می کند:



بترسید یکسر ز یزدان پاک مباحثید ایمن بدین تیره خاک (همان: ۱۳۹۲)

و یا لهراسب بعد از نشست بر تخت، بعد ستایش جهان آفرین و نیایش به درگاه او، لشکریان را به پرستش و ترس از خدا
و بخشش به نیازمندان دعوت می کند:

چو لهراسب بنشست بر تخت داد بشاهنشهی تاج بر سر نهاد

جهان آفرین را ستایش گرفت نیایش و را در افزایش گرفت

چنین گفت کز داور دادو پاک پر امید باشید و با ترس و باک (همان)

یا زمانی که کسری بر تخت می نشیند در توصیه ای بسیار زیبا به اطرافیان می گوید که: از خدا بترسید نه از من، که پادشاه
تمام شاهان عالم خدای یکتایی است که خورشید و ماه را آفریده است:

شما دل به فرمان یزدان پاک بدارید و زما مدارید باک

که اویست بر پادشا پادشا جهاندار و پیروز و فرمانروا

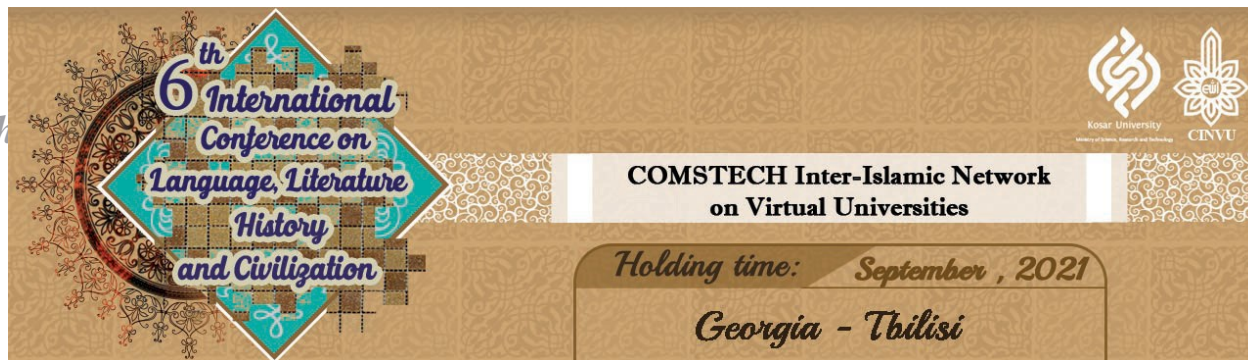
فروزنده تاج و خورشید و ماه نماینده ما را سوی داد راه (همان)

اسفندیار وقتی خبر کشته شدن نوش آذر و مهنوش را می شنود خشمگین به رستم می گوید تو عهد بستی که لشکریانت را با
خود برای جنگ نیاوری، اگر از من شرم نداری از کردگار بترس که در روز حساب و کتاب از تو به خاطر پیمان شکنی
بازخواست شود.

نداری ز من شرم وز کردگار نترسی که پرسند روز شمار (همان)

و سپس در نامه ای که به همراه اجساد نوش آذر و مهنوش برای گشتاسب می فرستد می گوید: امید من فقط به خداست و غیر
از او کسی ترس و هراسی ندارم:

ستایش گرفتم به یزدان پاک کزو نیست امید و زو بیم و باک (همان)



رستم هم در جواب اسفندیارو جنگ طلبیشان ، به او می گوید : چرا از جنگ و کشتار سیر نمی شوی و دست نمی کشی؟ از یزدان پاک بترس:

بترس از جهاندار یزدان پاک خرد را مکن با دل اندر مفاک (همان)

بعد از این که بهمن فرامرز را زنده بر دارمی کند ، پشتون به بهمن می گوید از خدا بترس و شرم داشته باش چرا بی جهت خونریزی می کنی و پهلوانان را بردارمی کشی؟

یزدان بترس و زما شرم دار نگه کن بدین گردش روزگار

یکی را بر آرد بابر بلند یکی زو شود زار و خوار و نژند (همان)

گاه می بینیم که وزرا و مشاورین شاه در مقام مشاوره و نصیحت شاه را به عدالت و خداترسی دعوت می کنند ، به عنوان مثال بوزرجمهر در جواب سوالات موبدان و به حالت نصیحت گونه به کسری می گوید: اگر پادشاه پرهیزگاری کند ، جمع تاج و پرهیز بسیار زیبا و نیکوست و با این خصلت در هنگام داوری عدالت را رعایت می کند چون از خدا می ترسد:

چو پرهیزکاری کند شهریار چه نیکوست پرهیز با تاجدار

یزدان بترسد گه داوری نگردد به میل و به کند آوری (همان)

واگر کسی از یزدان پاک بترسد دیگر از کسی هراس و بیم نخواهد داشت و نامی ترین پهلوان شاهنامه وقتی سران و نامداران او را بخاطر تاخیر در اجرای فرمان کاووس سرزنش می کنند ، پاسخ می دهد: من از کاووس باکی ندارم و تنها از یزدان پاک می ترسم :

چرا دارم از خشم کاووس باک چه کاووس پیشم چه یک مشت خاک

سرم گشت سیر و دلم کرد بس جز از پاک یزدان نترسم ز کس (همان)

فردوسی در همان قسمت های ابتدایی شاهنامه به این موضوع پرداخته و به صورت پوشیده و با کنایه از یک گوینده ی با فر و هوش سخن می گوید و از مخاطب می پرسد: مگر آن سخن گوی با فروهوش نگفت آن گاه که خسرو شدی برای بندگی بکوش و اینجا بیان می کند چون جمشید دلش از ترس و خوف از خدا خالی شد فروشاهنشاهی او نیز روز به روز کم شد بنابراین هر کس از خدا نترسد سیه روز و تیره بخت خواهد شد.

چه گفت آن سخنگوی با فرّ و هوش که خسرو شدی بندگی را بکوش



به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس
به جمشید بر تیره گون گشت روز
به دلش اندر آید زهر سو هراس
همی کاست آن فر گیتی فروز (همان)

و در این زمان که جمشید از راه عدل و داد و خداپرستی منحرف شده و شروع به ظلم و فساد می کند ایرانیان روی به سوی پادشاهی در عربستان به نام آژی دهاک (ضحاک) فرزند مرداس می آورند که به عدل و داد مشهور بوده و از خصوصیت های او این بوده که از پروردگار جهانیان می ترسیده است:

یکی مرد بود آن روزگار
گرنامه هم شاه و هم نیکمرد
زدشت سواران نیزه گزار
ز ترس جهاندار با باد سرد (همان)

۲- ترس از رفتن آبرو

از مواردی که همواره پادشاهان و پهلوانان و نامداران کشور از آن هراس داشته اند بدنایمی و بی آبرو شدن نزد دیگران بوده و همواره در تلاش بوده اند شخصیت و آبروی خود و میهن شان را حفظ کنند حتی اگر به قیمت از دست دادن جان باشد و می بینیم که این ترس در کنار ترس از خدا از نظر فردوسی بسیار با ارزش و مثبت است. بیژن که یکی از نامداران شاهنامه است و همیشه در جنگها دلاوری و ترسی خود را به اثبات رسانده، ترس خود از بدنایمی و بی آبرو شدن را این گونه بیان می کند:

همی گفت اگر بر سرم کردگار
ز دار و زکشتن نترسم همی
نوشتست مردن به بد روزگار
ز گردان ایران بترسم همی
که نامرد خواند مرا دشمنم
ز ناخسته بردار کرده تنم (همان)

و گاه می بینیم که شکست خوردن در نبرد با دشمن رامایه ی از دست رفتن آبرومی دانند، هنگامی که پشتون در مقام نصیحت به اسفندیار - قبل از نبرد با رستم - می گوید با رستم وارد جنگ نشو من می ترسم که این جنگ عاقبت خوشی نداشته باشد و جز زشتی و بدنایمی چیزی باقی نمی ماند:

سوار جهان پور دستان سام
چنو پهلوانی ز گردنکشان
بیازی سر اندر نیارد به دام
ندادست دانا بگیتی نشان
چگونه توان کرد پایش ببند
سخنهای ناخوب و نادلپذیر
سزد گر نگوید یل شیر گیر
بترسم که این کار گردد دراز
بزشتی میان دو گردن فراز (همان)

و در مقابل یکی از مواردی هم که باعث سرافکنندگی و بی آبرویی برای شاهان و پهلوانان می شد سرباز زدن از نبرد و ترسیدن از پهلوانان و یا رویارویی با دشمن بوده حتی اگر به قدرت حریف و شکست خویش اطمینان داشتند، نبرد و حفظ آبرو را حتی به قیمت از دست دادن جان می پذیرفتند، زمانی که بیژن سمرقندی به وزیرش می گوید:



چه کار باید بکنم؟ اگر به یاری ماهوی بروم خاقان از من عصبانی می شود و اگر نروم می گویند از جنگ کردن می ترسد و آبرویم خواهد رفت.

بدستور گفت ای سر راستان	چه داری بیاد اندرین داستان
بیاری ماهوی گر من سپاه	برانم شود کارم ایدر تباه
بمن بر کند شاه چینی فسوس	مرا بی منش خواند و چاپلوس
و گر نه کنم گوید از بیم کرد	همی ترسد از روز ننگ و نبرد (همان)

۳- ترس از دشمن و انبوهی سپاهیان

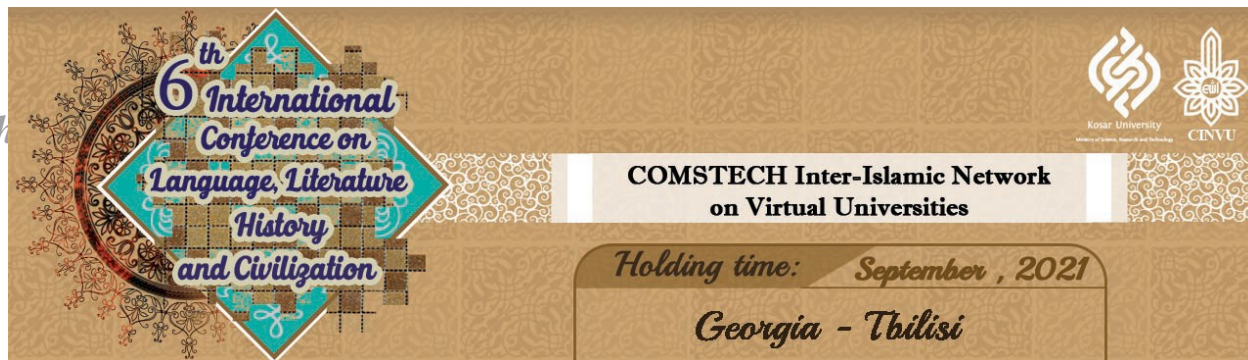
بهترین توصیفهای شاهنامه خاص میدان های جنگ است. در میدان های جنگ شاهنامه غوغای عجیبی برپاست، دلیران گردنکش به جان یکدیگر می افتند مبارزان درستی و ستوران بجست و خیزند، توده های عظیم اسلحه برهم می خورند چکاچک تیغ و سنان گوش فلک را کر می کند نعره های تهمتتان زمین را به لرزه می افکند از سم ستوران زمین شش و آسمان هشت می شود، فریاد ده گیر و گیر و دار به آسمان می رود، چشمه خورشید روشن از گردسواران تیره می شود از کشته ها پشته ها پدید می آید... (صفا، ۱۳۶۹).

همه ی این ها سبب می شود که سپاهیان و حتی پهلوانان و جنگاوران هراس و بیمی کم یا زیاد در دل داشته باشند، آن گونه که می بینیم رستم به سپاهیانش می گوید من جلوتر از شما به قلب سپاه توران می زرم نباید از بسیاری نفرات و سپاه دشمن هراس داشته باشید. در واقع با این سخن که من به قلب سپاه دشمن می زرم جرات و جسارت را به سپاهیان خود می دهد که مهم برتری نفری نیست مهم جسارت و بی باکی است که می تواند برگ برنده ی ما در میدان نبرد باشد:

زمین را سراسر کنید آبنوس	بگرد سواران و آوای کوس
بکوبید کویال و گرز گران	چوپولاد را پتک آهنگران
از انبوه ایشان مدارید باک	ز دریا بابر اندر آید خاک (فردوسی، ۱۳۹۲)

البته این ترس از انبوهی سپاهیان دشمن منحصر به سربازان عادی نبوده و پهلوانان بزرگ نیز گاهی از تعداد زیاد سپاه دشمن به وحشت می افتند، زمانی که هومان سپاه عظیم رستم رامی بیند دلش پر از بیم و هراس شده در سکوت فرومی رود و وقتی سهراب این حالت ترس را در چهره ی او می بیند به او امید و آرامش خاطر می دهد، هومانی که از دلیرترین و پرآوازه ترین پهلوانان توران است:

چو هومان ز دور آن سپه را بدید	دلش گشت پر بیم و دم در کشید
به هومان چنین گفت سهراب گرد	که اندیشه از دل بباید سترد (همان)



و یا پیران با آن همه هیبت و بی باکی زمانی که خبر آمدن لشکر بزرگ و منسجم گودرز را می شنود وجودش پر از ترس می شود و نامه ای برای گودرز می فرستد که بسیاری از دلیران سپاه مرا کشتی از خدا شرم نداری؟

یکی لشکری گشن بر سان کوه	زمین از پی بادپایان ستوه
دل شیر غران ازیشان بییم	همه غرقه در آهن و زر و سیم....
پیران رسید آگهی زین سخن	که سالار ایران چه افگند بن
از آن آگهی دلش پر نهیب	سوی چاره برگشت و بند و فریب....
نگه کن که چندان دلیران من	زخویشان نزدیک و شیران من
تن بی سرانشان را فگندی بخاک	زیزدان نداری همی شرم و باک (همان)

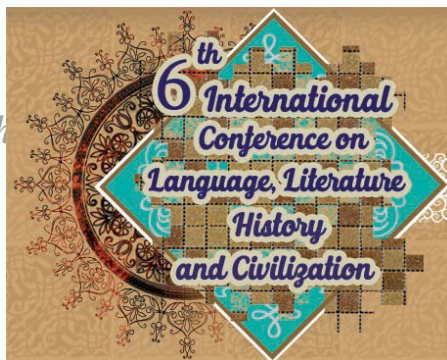
وزیر هرمز که موبد هم بوده به شاه می گوید من از تازیان ترسی ندارم چون به هنگام جنگ، مردان جنگی ندارند، ترس من بیشتر از سپاهیان خزروروم است که کار آزموده و جنگاور و آشنا به فنون جنگی هستند:

چنین گفت موبد که بودش وزیر	که ای شاه دانا و دانش پذیر
سپاه خزر گریاید به جنگ	نیابند جنگی زمانی درنگ
ابا رومیان داستانها ز نیم	ز بن پایه تازیان برکنیم
ندارم بدل بیم از تازیان	که از دیدشان دیده دارد زیان
که هم مار خوارند و هم سوسمار	ندارند جنگی گه کارزار (همان)

۴- ترس از پهلوانان و جنگاوران

نبرد پهلوانان دو سوی با همدیگر قبل از آغاز جنگ اصلی بین دو سپاه، از رسوم جنگ ها در قدیم بوده که می توان گفت از زیباترین قسمت های شاهنامه همین نبرد پهلوانان با یکدیگر است. به جرات می توان گفت که اگر مبارزات تن به تن پهلوانان با یکدیگر از شاهنامه حذف کنیم هیچ جذایبی برای خواننده نخواهد داشت، نبرد رستم و اسفندیار، رستم و سهراب و یا رستم و اشکبوس کشانی که از عالی ترین ابیات شاهنامه است و در ذهن خواننده جای می گیرد، از رجز خوانی های دو پهلوان با یکدیگر گرفته تا استفاده از ابزارهای جنگی چون گرز و شمشیر... و پیروزی یکی بر دیگری، که فردوسی به زیبایی هرچه تمام تر به تصویر کشیده و خواننده را در صحنه ی نبرد حاضر می کند. پیروزی پهلوان در نبرد تن به تن بسیار موضوع مهمی بوده چون عمیقاً در روحیه ی لشکریان تاثیر مثبت داشته است و چه بسا در بسیاری از این جنگها بخاطر روحیه ی برتر به پیروزی می رسیدند. کشته شدن اشکبوس خاقان را به شدت ناامید می کند و پیران رادچار هراس می کند.

در صحنه ای از نبرد ایران و تورانیان، الکوس پهلوان تورانی به یکی از نامدارترین پهلوانان ایران یعنی زواره حمله می کند و زواره از هیبت الکوس و بزرگی گرز او دچار وحشت می شود و باز هم رستم است که به کمک پهلوان ایرانی می آید و چنان



Holding time: September, 2021

Georgia - Tbilisi

فریادی بر سر الکوس می کشد که وجودش پر از ترس می گردد و نزدیک است که قلب او از کالبد خارج شود و سپس

رستم الکوس را می کشد و هراس و وحشت بر لشکر توران خیمه می زند:

بینداخت الکوس گریزی چو کوه که از بیم او شد زواره ستوه...

چو الکوس آوای رستم شنید دلش گفتی از پوست آمد پدید...

زدش بر زمین همچو یک لخت کوه پر از بیم شد جان توران گروه (همان)

با این حرکت دلاورانه ی رستم دیگر پهلوانان و جنگاوران ایران زمین چنان نیرویی می گیرند که همگی به مانند شیران غران

شمشیر می کشند و چندان از سپاه توران را می کشند که تمام صحنه ی نبرد پر خون می شود:

برین همنشان هفت گرد دلیر کشیدند شمشیر بر سان شیر

پس پشت ایشان دلاور سران نهادند بر کتف گرز گران

بکشتند چندان ز جنگ آوران که شد خاک لعل از کران تا کران

فکنده چو پیلان به هر جای بر چه با تن چه بی تن جدا کرده سر

به آوردگه جای گشتن نماند سپه راه بر گذاشتن نماند (همان)

و یا زمانی که زال خزروان و کلباد را شکست داده می کشد ترس تمام وجود شماساس را می گیرد.

فردوسی با آوردن کلمات بی دل و روی زرد اوج ترس و وحشت شماساس را به تصویر می کشد:

چو این دو سرافکنده شد در نبرد شماساس شد بی دل و روی زرد

شماساس و آن لشکر رزم ساز پراکنده از رزم گشتند باز (همان)

فرغار به پسرش شیده می گوید: من از رستم می ترسم چون هنگام نبرد انگار که از جنس انسان نیست و درد و خستگی را نمی

شناسد و از هیچ چیز و هیچ کس باکی ندارد، گویی از آهن ساخته شده است:

هراسانم از رستم تیز چنگ تن آسان که باشد بکام نهنگ

بمردم نماند به روز نبرد نیچد ز بیم و ننالذ ز درد

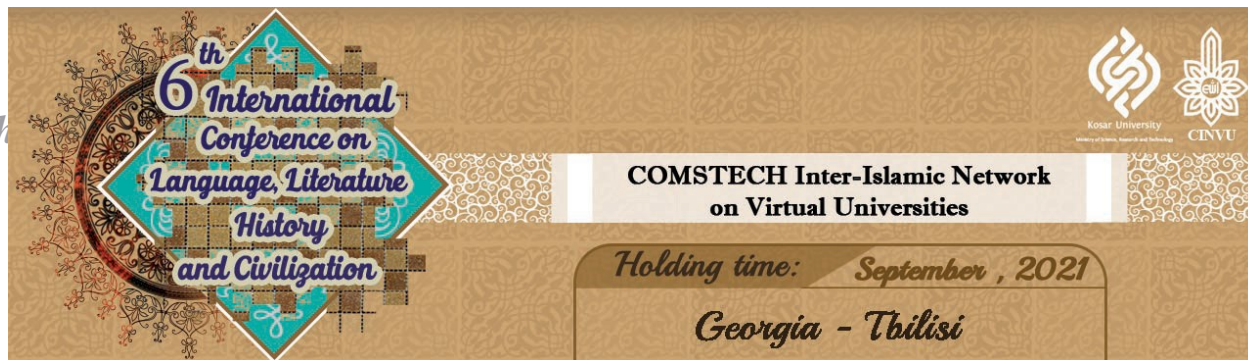
ز نیزه نترسد نه از تیغ تیز برآرد ز دشمن همی رستخیز

تو گفتی که از روی و از آهنست نه مردم نژادست کآهرمنست (همان)

گودرز به رستم می گوید نباید فریب حرف های پیران را بخوریم ، پیران وقتی تورا دیدت رسید و این سخنان را به زبان آورد

و گر نه او هرگز با ما سر صلح ندارد.

کنون از کمند تو ترسیده شد روا بُد که ترسیده از دیده شد (همان)



گهار وقتی از نزدیک رستم را می بیند ترس تمام وجودش را فرامی گیرد و جرات نبرد با او را ندارد، میدان را خالی می کند و به سوی سپاه خود فرار می کند:

همی تاخت رستم پس او چو گرد
زمین لعل گشت و هوا لاژورد
گهار گهانی بترسید سخت
کزو بود برگشتن تاج و تخت (همان)

بزرگان به افراسیاب می گویند رستم هر چقدر هم که قوی و نیرومند باشد یکنفر است و تو با تجهیز سپاه می توانی او را از میان برداری وبعد از کشتن رستم دیگر ما ترسی از شاه ایران نداریم چون تمام قدرت او به رستم است.

چنان دان که او یکسر از آهنست
اگرچه دلیرست هم یک تنست
سخنهای کوتاه زو شد دراز
تو با لشکری چاره او بساز
سرش را ز زین اندر آور بخاک
ازان پس خود از شاه ایران چه باک (همان)

البته بیشترین ترس از پهلوانان در شاهنامه، ترس از پهلوان اول شاهنامه یعنی رستم بوده که تقریباً در تمام نبردهای رستم این موضوع تکراری و در عین حال زیبا و جذاب به چشم می خورد:

چو دیدند لشکر بر و یال اوی
بچنگ اندرون گرز و گوپال اوی
تو گفتی که دلشان برآمد ز تن
ز هولش پراکنده شد انجمن (همان)

۵- ترس از آینده و عاقبت کار

ترس از آینده و عاقبت امور یکی از مسایل مهم در شاهنامه و نزد شاهان، موبدان و پهلوانان بوده و از دلایلی که شاهان و پهلوانان نزد پیشگوها می رفتند همین ترس و البته احتیاط در انجام کارها بوده است که در بخش های متعددی شاهد این پیشگویی ها هستیم.

منوچهر به موبدان و بزرگان می گوید که فریدون جهان را از وجود ضحاک پاک کرد حال می ترسم با وصلت زال و رودابه دوباره فرزندی از آن نسل و تبار به دنیا بیاید:

چو ایران ز چنگال شیر و پلنگ
برون آوریدم به رای و به جنگ
فریدون ز ضحاک گیتی بشست
بترسم که آید از آن تخم رست (همان)

کیخسرو در جواب زال و پهلوانان دیگر می گوید: می ترسم اگر عمرم بیشتر از این شود اندیشه گردد دراز و آرزوهایی در سرم بیفتد و من هم چون کاوس و ضحاک و جمشید به بیراهه بروم و ابلیس مرا گول بزند:

بگیتی مرا نیز کاری نماند
ز بد گوهران یادگاری نماند
هر آنکه که اندیشه گردد دراز
ز شادی و از دولت دیرباز
چو کاوس و جمشید باشم براه
چو ایشان زمن گم شود پایگاه



Holding time: September, 2021

Georgia - Tbilisi

چو ضحاک ناپاک و تور دلیر
بترسم که چون روز نخ برکشد
که از جور ایشان جهان گشت سیر
چو ایشان مرا سوی دوزخ کشد (همان)

این ترس از آینده و عاقبت کار غالباً قبل از شروع جنگ ها به چشم می خورد ، پشتون برادر اسفندیار قبل از نبرد اسفندیار با رستم دلش پرترس و آشوب می شود و بعد از آن که اسفندیار می خواهد به او اطمینان و آرامش بدهد در جواب می گوید : چگونه می توانم ترس را از دلم بیرون کنم و از فکر و خیال بیرون بیایم در حالی که نمی دانم فردا کدام پهلوان درنبرد پیروز خواهد شد:

چگونه کنم ترس را از دلم
بدین سان کنز اندیشه بگسلم
دو جنگی دو شیر و دو مرد دلیر
چه دانم که پشت که آید بزیر؟ (همان)

و در طرف دیگر میدان هم می بینیم که زواره هم همین ترس را در مورد رستم دارد و می گوید می ترسم در نبرد با اسفندیار کشته شوی:

بترسم که روزت سر آید همی
گر اختر بخواب اندر آید همی
همی تخم دستان زین برکنند
زن و کودکان را به خاک افکنند
به دست جوانی چو اسفندیار
اگر تو شوی کشته در کارزار (همان)

و رستم هم همین ترس از عاقبت کار با اسفندیار را دارد و به زواره می گوید:
بترسم که با او نیارم زدن
ندانم کزین پس چه شاید بدن (همان)

۶- ترس از بدی و بدان

وزیر خردمند بر پای خاست
چنین گفت کای خسرو دادو راست
جهان از بداندیش بی بیم گشت
وزین مرزها رنج و سختی گذشت
مگر نامور شنگل از هندوان
که از داد پیچیده دارد روان
ز هندوستان تا مرز چین
ز دزدان پر آشوب دارد زمین.....
هر آنکس که او شاد شد از خرد
جهان را بگردار بد نسپرد...
پشیمان نشد هر نیکی گزید
که بد آب دانش نیارد مزید
رهاند خرد مرد را از بلا
مبادا کسی را در بلا مبتلا
نخستین نشان خرد آن بود
که از بد همه ساله ترسان بود (همان)

وزیر به بهرام می گوید: به خاطر درایت تو جهان (ایران) از بداندیش خالی شده و مردم ترسی ندارند ولی در مرز هندوستان تا چین دزدان بدسگال مشغول چپاول هستند. بهرام در جواب او می گوید: اولین نشان خردمندی آن است که همیشه از بدی



در هراس باشی. یعنی انسان خردمند خود را از بدی ایمن نمی داند و همیشه با کمک تدبیر و خرد آماده است تا در رویارویی با بدی ها و بدان نیکوترین تصمیمات را اتخاذ کند.

۷- ترس از حیوانات و موجودات افسانه ای

فردوسی از موجوداتی سخن می گوید که برای ما موهوم و ناشناخته اند. شاهنامه در مقام اسطوره ای و افسانه ای از موجودات شگفت انگیز و انسان هایی با قدرت های خارق العاده سخن می گوید که گاهی به عنوان قهرمان و شخصیت اصلی داستان مطرح و معرفی می شود. موجودات شاهنامه را می توان به چند دسته تقسیم کرد: الف) حیواناتی با صفات خارق العاده: اسب هایی چون رخس و شبرنگ بهزاد، ماران برآمده بر دوش ضحاک و کرم هفتواد و... ب) موجوداتی که کاملا وهمی و ناشناخته اند. ج) انسان هایی با خصوصیات عجیب و باورنکردنی مانند گوش بستر. (بیاتی، ۱۳۹۱) در بسیاری از حماسه هایی که در جهان نوشته شده قهرمان داستان با حیوانات و موجوداتی عجیب و غریب نبرد می کند ولی با وجود رشادت و پهلوانی ها نیز ترس از این موجودات گاهی در رفتار قهرمان داستان، نمایان است و پهلوانان برای این که شکست نخورد و زنده بمانند دست به ابتکار و کمک گرفتن از عقل زده تا توانسته اند بر آن ها چیره شوند. رستم قهرمان بی بدیل شاهنامه با دیدن دیو سپید در دلش ترس و وحشتی سخت ایجاد می شود و با خود می گوید من به دست دیو سپید کشته می شوم. فردوسی که رستم را طوری معرفی می کند و به تصویر می کشد که برای او هم آوردی وجود ندارد اکنون با بیان ترس رستم می خواهد هم انسان بودن رستم را نشان بدهد و بگوید او هم مانند همه ی انسان هاست و از طرفی هم دهشتناکی دیو سپید را به تصویر بکشد، در آن سوی نبرد نیز ترس تمام وجود دیو سپید را گرفته و دردل به خود امید می دهد و به خود می گوید اگر از چنگ رستم جان سالم به در بیرم مازندران را ترک می کنم:

سوی رستم آمد چو کوهی سیاه از آهنش ساعد ز آهن کلاه

ازو شد دل پیلتن پر نهیب بترسید کامد بتنگی نشیب...

همیدون به دل گفت دیو سپید که از جان شیرین شدم ناامید

گر ایدونک از چنگ این اژدها بریده پی و پوست یابم رها

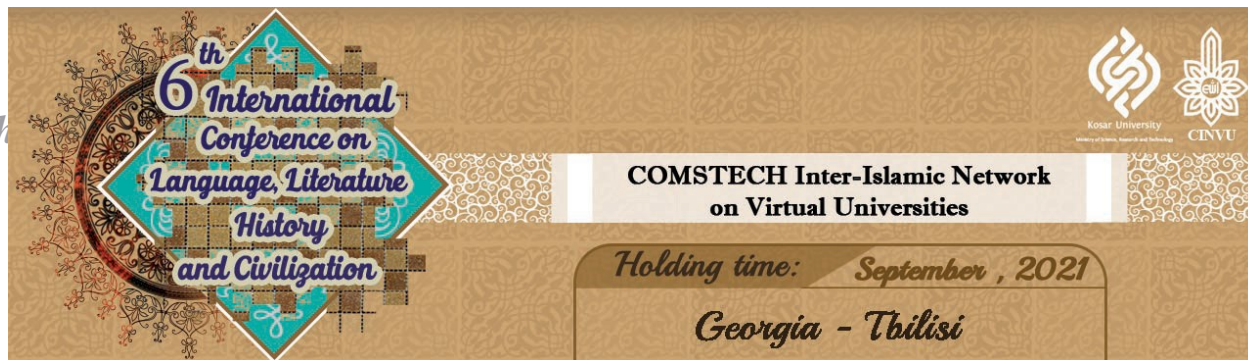
نه کهتر نه برتر منش مهتران نینند نیزم به مازندران

همی گفت از این گونه دیو سپید همی داد دل را بدینسان نوید (فردوسی، ۱۳۹۲)

یا در جای دیگر می بینیم که اهرن برای کشتن اژدها از گشتاسپ کمک می گیرد و گشتاسپ به او می گوید: شما از اژدهای بزرگ و گرگ و امثال این ها می ترسید در حالی که من جنگ های زیادی دیده ام و با پهلوانان زیادی جنگیده ام:

باهرن چنین گفت کان اژدها بدین خنجر تیز شد بی بها

شما از دم اژدهای بزرگ پر از بیم گشتید از کار گرگ



سرافراز با گرزهای گران (همان)

مرا کارزار دلاور سران

یا در داستان اسکندر می بینیم که مردم از دست اژدها به ستوه آمده اند و از ترس اینکه مبادا گرسنه بماند و به آن ها آسیبی برساند هر شب به او پنج گاو می دهند تا سیر شود و بالاخره با تدبیر اسکندر اژدها را از پای در می آورند.

۸- ترس از مرگ

فردوسی در جای جای شاهنامه یادآوری می نماید که مرگ سرانجام انسان است.

سرانجام هر زنده مردن بود خود این زندگی دم شمردن بود

اگر چرخ گردون کشد زین تو سرانجام خشت است بالین تو.....

سخن سرای طوس، سخن های حکیمانه و پندآموزی فراوی مرگ گریزناپذیر همگان دارد. شاعر مرگ را دنباله ی زندگی و رشد و بالندگی آن و مرتبه ی کمال هستی می داند. او در این اندیشه است که اگر مرگ در عالم جانداران نباشد، رشته ی هستی می گسلد و نظام زندگی دستخوش از هم پاشیدگی [شده] و بی نظمی در جهان سایه گستر می شود. (انوار، ۱۳۹۰)

پیران به رستم می گوید از این پس من از جان خودم می ترسم که افراسیاب مرا بکشد دیگر سخن گفتن از فرزند و دارایی نمی گویم که جان خودم نیز در خطر است.

ازین پس مرا بیم جانست نیز سخن چند گویم ز فرزند و چیز (همان)

۹- ترس های دیگر

جدای از ترس هایی که بیان گردید و برای هر کدام از آن ها موارد متعدد در شاهنامه آمده است ترس هایی هم وجود دارد که به صورت متفرقه و منفرد بیان شده و به مانند ترس های بیان شده ی قبلی در طول شاهنامه تکرار نمی شوند:

گنه کردگان را هراسان کنیم ستم دیدگان را تن آسان کنیم

ز چیزی که دستان هراسان بود مرا داد آن دادن آسان بود

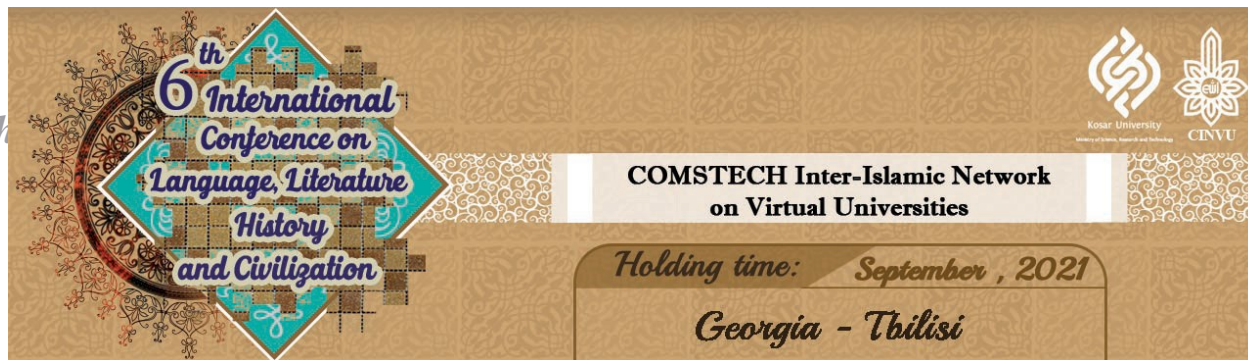
سرگنج داران پر از بیم گشت ستمکاره را دل بد و نیم گشت (همان)

ماخ از زبان هرمزد بعد از اینکه بر تخت می نشیند، می گوید که: کشور را پراز عدل و داد می کنم و کسانی که پول های نامشروع جمع کرده بودند از این موضوع دچار ترس و بیم شدند. (سیاق کلی ایات به عدالت گستره هرمزد اشاره دارد) و البته خود هرمزد از اینکه سردبیر ایزد گشسب و برزمهر و ماه آذر روزی ناسپاسی کرده و بر علیه او طغیان کنند، می ترسید.

همی بود از ایشان دلش پرهراس که روزی شوند اندرو ناسپاس (همان)

بترسم که او هم بفرجام کار بپیچید سر از شاه پروردگار (همان)

هرمز در مورد بهرام و شخصیت او از موبد سوال می کند و موبد در جواب می گوید: جوان و دلیر و جنگاور است ولی می ترسم عاقبت از فرمان شاه سرپیچی کند و بر علیه شاه طغیان کند. در طول تاریخ پادشاهان زیادی بوده اند که نسبت به مردم



کشورشان ظلم و ستم فراوان روا داشته اند و همواره مردم از برخورد با شاهان و یا عوامل آنها در بیم و هراس بوده اند که به جان و مال و ناموس آنها دست درازی کنند. این موضوع مورد توجه فردوسی بوده، درجایی که بهرام وارد باغی می شود که پیرمردی با سه دخترش - که بسیار زیبا بودند - حضور داشتند، پیرمرد که نگاه های بهرام را نسبت به دخترانش می بیند ترس تمام وجودش را می گیرد و رنگ صورتش متغیر می گردد.

چو دهقان پرمایه او را بدید رخ او شد از بیم چون شنبلیله (همان)

یکی دیگر از ترسهایی که در شاهنامه کوتاه به آن پرداخته شده ترس از دست دادن مال و دارایی در هنگام تجارت بوده است. زمانی که شاپور ذوالاکتاف به قیصر روم می گوید: من بازرگان هستم و اگر قیصر اجازه بدهد تا تجارت کنم دیگر ترس و بیمی ندارم چون در پناه قیصر روم هستم.

دگر را فروشم به زر و به سیم به قیصر پناهم نیچم ز بیم (همان)




یکی از راههایی که در زمان جنگ برای هراس انداختن در دل دشمن انجام می دادند ایجاد سرو صدای زیاد به وسیله طبل و کوس و هیاهوی قبل از جنگ بود.

بترسد چنین هر کس از بیم کوس چنین برخوردند چون زخم کوس (همان)

نتیجه گیری

ترس همواره و در طول تاریخ با انسان همراه بوده و انسان همیشه سعی داشته تا به روش های گوناگون بر ترس خود غلبه کند و به آرامش ذهنی و روحی دست پیدا کند. این موضوع از چشمان تیز بین و ذهن خلاق فردوسی دور نمانده و با وجود این که جسارت ها و بی باکی های پهلوانان و نامداران شاهنامه را به تصویر می کشد به این بعد از وجود آن ها نیز توجه داشته که به عنوان یک انسان آن ها هم دچار ترس و بیم در شرایط مختلف زندگی می شوند. ترس حالت هیجانی در حضور یا پیش بینی محرک مضر و خطرناک و تجربه ی ذهنی است و از دلواپسی خفیف و احساس ناراحتی تا هول شدید را در بر می گیرد.... ترس از یک سو حالتی مرضی است و از سوی دیگر پیوند محکمی با اخلاق و مفاهیم رفتاری دارد. ترس یک هیجان طبیعی است که نقش حیاتی مهمی را در عمق زندگی روانی بشر بازی می کند و در پیشبرد اهداف در هنگام بروز وضعیت های دشوار که عقل به تنهایی از عهده ی آن بر نمی آید، به گونه ای مؤثر عمل می کند. با وجود اینکه تحقیقات و پژوهش های فراوانی در زمینه ی شاهنامه ی فردوسی صورت گرفته ولی به این موضوع که پهلوانان و نامداران نیز به عنوان یک انسان حداقل گاهی و در شرایطی خاص، دچار ترس و بیم می شوند پرداخته نشده است. این تحقیق این زمینه را فراهم می کند تا به موضوع ترس در میان پهلوانان و جنگاوران نیز توجه شود. ترس هایی که فردوسی به آنها توجه داشته بیشتر ترس از پهلوانان رودرو، انبوهی لشکریان دشمن، ترس از موجودات موهوم مانند دیو و همچنین ترس از خداوند، ترس از رفتن آبرو و آینده

Arch

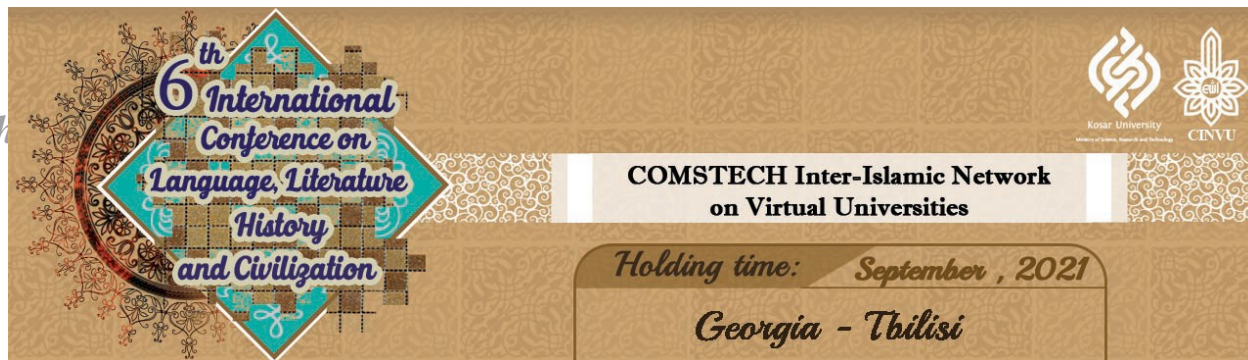


**COMSTech Inter-Islamic Network
on Virtual Universities**

Holding time: September , 2021

Georgia - Tbilisi

است. ولی در کنار این ها در جای جای شاهنامه ترس و بیم در کنار شجاعت و دلاوری قرار گرفته و تهور صرف در نزد حکیم
توس جایگاهی ندارد.



منابع

- انوار، سیدامیر محمود، فاتحی، محمد، ۱۳۹۰، مرگ از دیدگاه ابوالطیب متنبی و ابوالقاسم فردوسی. مطالعات ادبیات تطبیقی، سال پنجم، شماره بیستم
- بیاتی، گل، ۱۳۹۱، موجودات وهمی در شاهنامه، گردهمایی سراسری انجمن ترویج زبان و ادب فارسی
- پورعلی، منیژه، ۱۳۹۷، کارکرد ماورایی اسطوره در بخش اساطیری شاهنامه، کهن نامه ادب فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال نهم، شماره دوم
- صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۹، حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر
- گلشن، دانیل، ۱۳۸۳، هوش هیجانی، ترجمه نسرین پارسا، تهران، رشد
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۹۲، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ نوزدهم، تهران، نشر قطره